هو الله - ای مهتدی بهدايت کبری خفّاشانی چند که در زاويه…

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



# ۹۷

## **هو الله**

ای مهتدی بهدايت کبری خفّاشانی چند که در زاويه نسيان خزيده بودند و در ظلمات خانه نابينايان طپيده در زير هزار لحاف گاهی مذمّت انوار مينمودند و مدائح تاريکی در گوشه و کنار می راندند. غروب آفتابرا از افق امکان غنيمت شمرده‌اند و سری ميجنبانند و جولانی خواهند و ميدانی گرفته‌اند و بعضی بی‌خردان را بهمسات مؤتفکه و نفثات کذبه اقناع خواهند که نيّر اعظم مضرّ عالم بود و شمس قدم بی فائده و مظلم چه که يوم طلوعش رومی از زنگی ممتاز و زشت از زيبا معلوم و واضح و پديدار. جمعيرا رسوا نمود و حزبيرا آواره تاريکی سوراخ کرد سارقان بيچاره را در مشقّت فضاحت انداخت و بدرويان آواره را ساکن حجاب و پرده کرد. تاب حرارتش اجسامرا ميگداخت و شعاع انوارش ديده‌ها را خيره ميساخت سورت پرتوش رخسار را ميسوخت و حدّت شعله‌اش جگرها را بريان مينمود. از هر دری داخل ميشد و از ديوار هر فاسقی بالا ميرفت. تجسّس مذمومرا مرعی ميداشت و جبال ثلج مقبولرا ميگداخت. گياههای بيهوده را خشک مينمود و اشجار بی ريشه را افسرده و پژمرده ميکرد. بر ابرار و اشرار هر دو عنايت مبذول ميداشت و کلبهٔ گنه کار و پرهيز کار هر دو را روشن ميفرمود. بر فرق کامل و ناقص و عالم و جاهل هر دو پرتو نثار بود و بر گلشن و گلخن تجلّی ميکرد.

پس بايد از او بيزار شد و از ذکرش و حبّش در کنار شد. ظلمت ممدوحست و تاريکی مقبول زيرا ساتر عيوبست و پرده ذنوب. خفّاشان باهوشانرا مجال ميدان دهد و سارقان کاملانرا فرصت نجات. بد رويانرا رسوا نکند و فاعلان و مزدورانرا علّت راحت گردد نسائم دلکش دارد و بادهای خنک بسيار خوش. خواب راحت آرد و مزيد صحّت گردد. پرده داری ماه رويان کند و ستّاری فاسقان. مردان رزمرا ميدان هجوم بغتی دهد و مغلوبان مظلومرا فرصت فرار و چاره سازی واسطه الفت عاشق و معشوق است و ساتر صد هزار عيوب و ذنوب. حزب جليل حشراترا حشر و نشور است و جنود شياطين را ميدان بروز و ظهور. خيل ثعالب و ابن آوی را فرصت حصول طعمه و ارزاقست و سباع درنده را وسيله وصول بصيد و شکار در آفاق. شب زنده دارانرا اوقات مناجاتست و تبتّل و تعبّد و انس با ربّ الأرضين و السموات. مرغ چمن را شب وقت نغمه و آواز است و باده پرستانرا محفل انس و ساز و نواز.

باری باين سخنهای بيهوده مذمّت آفتاب جهانتاب کنند و مدح ظلمت شديده محيطه بر جهات ديگر ندانند که حيات و هستی ظلمتيان نيز از فيض نيّر اعظم است اگر حرارت و تابش و عنايت پرورش شمس حقيقت نبود ذی روحی موجود نه حتّی آن خفّاش معدوم. باری از روی مزاح اين کلمات مرقوم شد امّا بگوش حقيقت استماع فرمائيد و البهاء عليک. عطّر مشام الورقة الموقنة ضلعک و امّ ضلعک و سليلک و کريمتک بالنفحات الّتی عبقت من رياض العناية فی هذا العهد الکريم ع‌ع

